

# دشت سوزان



ادبیات جهان - ۶۹  
داستان‌های کوتاه - ۹

Rulfo, Juan      رولفو، خوان؛ ۱۹۱۸ - ۱۹۸۶ م

دشت سوزان / خوان رولفو؛ ترجمه فرشته مولوی. - تهران:  
ققنوس، ۱۳۸۲.

۱۶۸ ص. - (ادبیات جهان؛ ۶۹، داستان‌های کوتاه؛ ۹)

ISBN 964-311-623-9

بهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

*The Burning Plain*

عنوان اصلی:

چاپ قبلی: گردون، ۱۳۶۹.

چاپ دوم.

۱. داستان‌های مکزیکی - قرن ۲۰ م. الف. مولوی، فرشته،

۱۳۳۲ - ، مترجم. ب. عنوان.

۸۶۳ PZ۳ / ۹۷۵۵۵

۱۳۸۲ / ۶۲

۸۲-۲۰۹۲۸ م

کتابخانه ملی ایران

# دشت سوزان



خوان رولفو

ترجمه فرشته مولوی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۸۴

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*The Burning Plain*

*Juan Rulfo*

چاپ قبلی: نشر گردون ۱۳۶۹



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\*\*\*

خوان رولفو

دشت سوزان

ترجمه فرشته مولوی

چاپ اول (ناشر)

۲۲۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۸۴

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۳۱۱-۶۲۳-۹

ISBN: 964-311-623-9

qoqnoos@morva.net

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran



## فهرست



|     |                             |
|-----|-----------------------------|
| ۷   | پیشگفتار.....               |
| ۱۵  | ماکاریو.....                |
| ۲۳  | عاقبت زمیندار شدیم.....     |
| ۳۱  | تپه کومادرس.....            |
| ۴۱  | بس که آس و پاسیم!.....      |
| ۴۷  | مرد.....                    |
| ۵۹  | در سپیده دم.....            |
| ۶۷  | دشت سوزان.....              |
| ۸۷  | تالپا.....                  |
| ۹۹  | به آن‌ها بگو مرا نکشند..... |
| ۱۰۹ | لووینا.....                 |
| ۱۲۱ | شب‌ی که تنهایش گذاشتند..... |

به یاد آر..... ۱۲۷

هسکی پارس نمیه کند..... ۱۳۳

پاسو دل نوره..... ۱۳۹

آناکلتو مورونس..... ۱۴۹

www.ketab.ir

کتابخانه ملی ایران

## پیشگفتار



خوان رولفو شاید بهترین داستان‌نویس آمریکای لاتین، و نویسنده‌ای در مقیاس جهانی باشد، چرا که آوازه‌اش در آن سوی مرزهای میهنش، مکزیک، همچنان رو به گسترش است. با ستجش ناموری او در این جا و آن جا، در اروپا - فرانسه، آلمان، اسپانیا - یا در کشورهای آمریکای جنوبی، درمی‌یابیم که ستایش نقادانه از این نویسنده پیوسته فزونی می‌یابد.

رولفو که در ۱۹۱۸، در ایالت خالیسکو مکزیک، زاده شد، نخستین داستان‌های کوتاهش را در مجله‌های کوچک محلی گواذالاخارا، در دهه ۱۹۴۰، چاپ کرد. سپس به مکزیکوسیتی کوچید و در آن جا دو کتابی را منتشر کرد که او را به چنین نام و آوازه‌ای رساندند: مجموعه داستان‌های کوتاهش به نام *El llano en llamas* (۱۹۵۳)، که ترجمه آن را می‌خوانید، و در پی آن رمان کوتاه درخور توجهش به نام *Pedro Páramo* (۱۹۵۵)، که

انتشارات گرو (Grove) ترجمه انگلیسی آن را چاپ کرده است.<sup>۱</sup> ناشران مکزیکی رولفو، زمانی دراز، نوید انتشار رمان دومش را داده‌اند، که گویا رولفو چند سالی روی آن کار کرده است و نامش *La Cordillera* است.

بیش‌تر منتقدان آثار رولفو توجه خود را بر رمان درخشان او پدر و پادامو معطوف کرده‌اند، که سیری بی‌پاکانه در فن‌های نوین نویسندگی است؛ با این همه رولفو در داستان‌های کوتاه به اوج کار هنری خویش دست می‌یابد، چرا که در این داستان‌ها پرداخت رویدادی منفرد یا خریستن‌نگری شخصیتی منفرد، او را مجاز می‌دارد تا معنا و مفهوم زندگی انسان‌ها را، که اغلب نومیدی محض است، روشن و آشکار گرداند.

جهان رولفو به غایت ابتدایی و به گونه‌ای ژرف بیگانه با ماست، دست‌کم از جنبه درونی چنین است، هر چند از درون گرفتار همان ترس‌ها و رنج تکان‌دهنده‌ای است که قلب انسان‌ها را در همه جا به تپش می‌اندازد. فضای داستان‌ها پر از سرکوب و اغلب گنگ است - جهانی علیل که گویی در آن سوی مدارهای زمان و مکان است. شور و احساس‌های سرکش و خام، انزوا و مرگ، چون پدیده‌هایی آشکار و روشن در برابر ابهام و تیرگی زندگی‌های سوگناک شخصیت‌های بومی سرخپوست قد علم می‌کنند.

رمان‌های انقلاب مکزیک، که با *The Underdogs*<sup>۲</sup> (۱۹۱۶) اثر ماریانو آئوئلا - رمانی که چندین دهه بر صحنه ادبی مکزیک سلطه داشت - آغاز شد، تصویرگر جهان پراشویی بود که گاه فرد در آن از یاد می‌رفت.

۱. ترجمه فارسی پدر و پادامو به فلم احمد گلشیری توسط انتشارات ققنوس به چاپ رسیده است. - و.

۲. فلک‌زده‌ها، ترجمه فرشته مولوی. نگاه: چکامه، ۱۳۶۳.

در دههٔ ۱۹۴۰، با آثاری چون *The Edge of the Storm* اثر آگوستین یانث،<sup>۱</sup> و در دههٔ ۱۹۵۰، با رمان‌ها و داستان‌های کارلوس فوئتس، روساریو کاستیانوس<sup>۲</sup> و خوان رولفو این صورتک اجتماعی تا اندازهٔ زیادی پس زده شد. بومیانی که در دشت سوزان در خالیسکو زندگی می‌کنند و می‌میرند، اغلب از دید رولفو آدم‌هایی با زندگی‌های درونی سراسر اندوهبار و دلتنگی آورند، همچنان که زندگی بیرونیشان سرشار از مبارزه با سختی‌ها و کژی‌هاست. در پس چهره‌های بی‌گناهشان اغلب هول و هراس ناگفتنی سوگ و خشونت - قتل، زنا با محارم، زناى محصنه، همهٔ خشونت نیاز و آرزو - نهفته است. این شخصیت‌ها گویی بی‌یار و عشق در اندوه و رنج می‌زیند. در واقع، عشق احساسی است که به ندرت در این داستان‌ها خودی می‌نمایاند، گرچه در پدر و پرامو نقشی پراهمیت می‌یابد.

رولفو تار و پود بسیاری از شخصیت‌هایش را تا درون عریان می‌کند، اما برخی از آن‌ها، همچون چشم‌اندازی، بارها ابرآلود و گرفته می‌شوند و چهره‌هایی تیره و تار و خاموش باقی می‌مانند. هرگز به تمامی دیده نمی‌شوند، همیشه نیمی از آنان چهره می‌نمایاند، همچون پیر زنان فرتوت و سیاهپوش و ملال‌انگیز «لوینا». آنچه به روشنی، و همه‌جا و همواره حضور می‌یابد، مرگ است - غالب بر زندگی - که گویی در این جهان ارزشی ناکافی دارد.

رولفو میل و احساسی غریب برای توصیف چشم‌اندازهای سیاه دارد. در خطه خشنی که زیستگاه شخصیت‌های اوست، هیچ چیز، حتی سنقری، از جای نمی‌جنبد. در این دیار سترون، که در بسیاری از داستان‌ها کیفیتی ایستا پدید می‌آورد، زندگی گویی به ایستگاهی رسیده است. مثلاً، ماکاریو تک‌گویی پریشانش را چنین آغاز می‌کند: «کنار

گندابرو نشسته‌ام و منتظرم تا قورباغه‌ها بیرون بیایند.» و در پایان داستان نیز او هنوز همان جا چشم انتظار نشسته است.

طنزی سیاه، مرگبار، و بسیار ویژه، همچون مضمونی اصلی در همه داستان‌های مجموعه جاری است. این طنز بیش از هر داستان دیگر در «آناکلتو مورونس» دیده می‌شود که داستانی با کنایه‌های ناتورالیستی است: توصیف جنین، سیل پانچا، استفراغ، و عرق جاری زن‌ها. اما در این داستان غریب تسلط سحرآمیز قدیسی دروغین بر ده عجزه میانه‌سال، رنج و تیره‌بختی شخصیت‌ها گهگاه لحن طنزآمیز تند و غالب را می‌زداید.

به رغم رمان‌های انقلاب مکزیکی و برخی رمان‌های دهه ۱۹۳۰ در باره بومیان، داستان‌های رولفو خالی از موعظه پیرامون کژی‌های اجتماعی است. گرچه در چند داستان اشاره‌ای گذرا به مسئله زمین دارد و مشکل «پشت‌خیس»<sup>۱</sup>ها را به گونه‌ای گیرا در «ال پاسو دل نورته» طرح می‌کند. تیره‌روزی‌های بزرگ اجتماعی تنها زمانی که رولفو درام‌های شخصی را آشکار می‌گرداند، بی‌غرضانه نقد و تفسیر می‌شوند.

فن‌های گوناگونی که داستان‌نویسی معاصر را به راه‌های تازه کشانده‌اند، در دشت سوزان به کار گرفته شده‌اند. برخی از داستان‌ها تک‌گویی درونی دراز و ماهرانه‌ای هستند («ماکاریو»، «بس که آس و پاسیم»، «دشت سوزان»، «به یاد آر»). در «ماکاریو» گذشته و حال با بسی‌نظمی درهم می‌آمیزند، و بارها و بارها شگفت‌انگیزترین پیوستگی‌های فکری کنار هم می‌نشینند، و با ربط‌هایی به هم می‌چسبند که به فلج کردن عمل‌یاری می‌رسانند و جریان زمان را در حال از حرکت باز می‌دارند. رولفو در این داستان عالی موفق می‌شود فضای بیمارگونه

۱. wetback: مکزیکی‌ای که غیرقانونی، با گذر از ریزگرانده، وارد ایالات متحده می‌شود.

پیرامون پسر ابله را به تسخیر درآورد، پسری که گرسنگی درونش را می‌خورد و هراس از دوزخ راحتش نمی‌گذارد، و مادرخوانده و دختر خدمتکار، فلیپا، هم نگهداری‌اش می‌کنند و هم از او بهره می‌کشند.

در پاره‌ای از داستان‌ها که اساساً تک‌گویی هستند، گفتگو هم دیده می‌شود، که توسط همان کسی که از روی حافظه صحنه‌ها و موقعیت‌ها را بازسازی می‌کند، بازگو می‌شوند («لوونیا»، «عاقبت زمیندار شدیم»، «آناکلتو مورونس»). در «در سپیده‌دم» و «مرد»، عمل به گونه‌ای همزمان در چند سطح رخ می‌دهد. در کل مجموعه، گاه آهسته پیش می‌رود و گاه درنگ می‌کند، تا تأثیر ایستای ابدیت را که توجه منتقدان را به خود جلب کرده است، عرضه نماید. همچنان که مفسری مکزیکی به خوبی اظهار کرده است، در این داستان‌ها، شخصیت‌ها بر طرح، افراد بر اعمال، و نویسندۀ بر زمان پیروزی و تفوق می‌یابند.

در «دشت سوزان» - قصه‌ای کلاسیک از ژنا که در آن احساس غالب، نه عشق یا آرزو، که پشیمانی است - در آغاز داستان، پایان آن گفته می‌شود. اما تعلیق و بی‌تکلیفی نه تنها در نتیجه به‌کار گرفتن این فن تباه نمی‌شود، بلکه با پرداخت دراماتیک رولفو فزونی می‌یابد. همچنین ترتیب و تسلسل رویدادها به گیرایی درهم شکسته می‌شود، و زمان از حرکت باز می‌ایستد.

چند داستان کم و بیش حکایت به شمار می‌آیند، مثل «شبی که تنهایش گذاشتند»، که در آن فلیثانو در پی چاره‌جویی است تا مثل دو عموی بخت‌برگشته‌اش به دار آویخته نشود. رولفو این قصه را با تمام توان دراماتیک آن باز می‌کند، شاخ و برگ اضافی را می‌زند، اما جزئیات و جمله‌هایی را که داستان را غنا می‌بخشند، تکرار می‌کند.

روایت‌های رولفو با بیش‌ترین توجه به مفاهیم دراماتیک ترکیب

یافته‌اند. او می‌داند که چگونه داستانی را با یکی دو جمله خوش‌آهنگ آغاز کند تا خواننده در پی داستان کشیده شود. کشش، فشار، و ستیز فضا را می‌آکند. مثلاً، سطرهای آغازین «سگی پارس نمی‌کند» به گفتگویی کوتاه میان پدر و پسر لحنی مرموز و مصیبت‌بار می‌بخشند، نشانه‌ای پیشگویانه و آمیخته به ابهام و تردید که در سراسر داستان جاری می‌شود. جمله‌های کوتاه و دردمبار گفتگو، و روایت در فاصله میان حرف‌های پدر و سکوت پسر، تأثیر دراماتیک داستان را افزون می‌سازد. در این جا نیز، همچون در بیش‌تر این داستان‌ها، نویسنده در چند صفحه، به کوتاهی، درامی پرتوان و فردی را با زبانی موجز و لحنی دلننگ بازگو می‌کند، بی‌آن‌که به توصیف شخصیتی خارجی پردازد. رولفو با مهارتی درخور توجه موفق می‌شود با تکه‌های پویا و پرخلجان زندگی، تأثیری ایستا پدید آورد.

پیچیدگی فنی در داستان‌های گوناگون متفاوت است: برخی از داستان‌ها کم و بیش ساده‌اند و ترتیب و تسلسل رویدادها در آن‌ها حفظ شده است، پاره‌ای دیگر دیدگاه‌های دیگرگونی در باره زمان دارند و جابجایی و درهم‌آمیختگی زمانی در آن‌ها یافت می‌شود. برای پدید آوردن همزمانی و تقارن، نویسنده بازگشت به گذشته، تک‌گویی درونی و گفتگوی آهسته، و نقل گهگاهی بازتاب غیرشخصی را به کار می‌گیرد. زمان در سطوح حال و گذشته سببی، که در حافظه شخصیت‌ها زنده است، و یادآوری‌اش با کینه و عداوت همراه است، نوسان دارد.

خودبخودی تک‌گویی‌ها و گفتگوهای رولفو فریبنده، و نشانگر کار و کوشش سخت و آگاهانه او برای رسیدن به این حد از مهارت سبکی است. نثرش محکم و درخشان است، و هرگز با حاشیه رفتن‌های دور و دراز افت نمی‌کند. زبان پراکنده و کم‌گو، پیوسته و واقع‌گرایانه، و با این همه

دارای بار شاعرانه است. تصویرگری او رنگ و بویی روستایی دارد: زمین، خرسنگ‌ها، گرد و غبار، باد، ماه، سنقرها و شغال‌ها. این تصویرگری هرگز مخمل و مزاحم روایت نمی‌شود؛ یا اشاره‌گر مقصود نویسنده است یا این که در داستان نقشی مهم برعهده دارد. در «بس که آس و پاسیم» تصویر اصلی رود است، که با طغیان‌ش ویرانی و فنا به بار می‌آورد. رود در سراسر داستان حضور دارد، چرا که رولفو می‌خواهد ما کاملاً آب‌های کثیف و گل‌آلود و چرخانش را احساس کنیم. صدای لب‌پزدن موج‌هایش را می‌شنویم، وقتی سیل فروکش می‌کند، بوی گندش را می‌شنویم. اشک‌های کثیف روان بر چهره‌تاچا را می‌بینیم و بر خود می‌لرزیم؛ «انگار رود توی تن او رفته بود».

موضوع‌های عمده داستان‌های رولفو انتقام و مرگ، و میل به زندگی و مبارزه برای آن است. طبیعت انسانی باید همیشه و ناگزیر خود را به اثبات برساند، و در این داستان‌ها که سادگی و قدرت انجیل‌گونه‌ای دارند، نیز قاطعانه چنین می‌کند. شخصیت‌های رولفو با آز، نفرت، شهوت، و کینه‌جویی برانگیخته می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند؛ سپس تقدیر از حرکت باز می‌داردشان و دشواری‌های زیست روزمره از هر سو گرفتارشان می‌کند و به ستوهشان می‌آورد. واقعیت تحمل‌ناپذیر است اما باید با آن روبرو شد. آدمی خوار و تنه‌است. به دنبال یاری و همدلی می‌گردد، اما اغلب سرش به سنگ می‌خورد. برای نمونه، در این مجموعه داستان با لحن کنایی خاصی به عدم تفاهم میان پدر و پسر می‌پردازد. رولفو در حیطه خشونت یک‌ه‌تاز است، و این امر چنان چشمگیر است که آهنگ نگارشش هرگز ساختگی نمی‌شود. سرد و سنجیده باقی می‌ماند، و وقاری کلاسیک می‌یابد.

هنر رولفو اصالتی فوق‌العاده و ارزش ادبی بسیار دارد. داستان‌هایش

ما را تکان می دهند و تسخیر می کنند، و بسیاری از آن ها این احساس را در ما بیدار می کنند که در اضطراب رقت انگیز شخصیت هایش برای زنده ماندن صرف (»به آن ها بگو مرا نکشند«، «دشت سوزان») شریکیم. عناصر محیط فیزیکی خشن و ناگوار با تقدیرگرایی بومی مکزیکی ترکیب می شود تا همزیستی انسان و چشم انداز را متحقق سازد. کسی را یارای مقاومت در برابر دشت خشک و تفزده نیست.

فرد بومی زندگی را آن چنان که در آن جاست، می پذیرد، و اعمالش کم و بیش اجتناب ناپذیرند. او پیوسته در گریز است، یا ترس، بدگمانی، و پشیمانی به تباهی می کشاندش، اغلب دار و ندار اندک و بس عزیزش و نسیز آرامش روحی اش را از دست می دهد. ناتوانی و نومیدی حکمفرماست، و مرگ در هوای سوزان، باد زوزه کش، و گرد و غبار خفقان آور دشت پچیچه می کند.

جورج د. شید